

روشنایی است، جهانی که مدتها در آن زیسته‌ام و خاطره‌اش هنوز مرا از دو خطر متضادی که هرترمندی را تهدید می‌کند، یعنی از کینه و رضایت، مصون می‌کند.» خلاصه آن که هیچ فرضیه‌ای، هیچ بحث بزرگی مانع از آن نمی‌شد که کامو آنچه را که به قلمرو اندیشه تعلق ندارد، آزادانه و غرقه در نور دوست بدارد. مثلا صبح يك روز تابستانی، نجوای رهگذران، حدیث نفس مردی سالخورده و یا رقص يك زن را. از این لحاظ، کامو شاید هیچگاه يك روشنفکر نبود. سارتر - و بیش از او هوادارانش کامو را از این لحاظ ملامت کرده‌اند: در برابر بنای عظیم «هستی و نیستی»^(۳)، «انسان عاصی»^(۴) چه اهمیتی می‌توانست داشته باشد؟ کامو شاید اهل سیاست هم نبود. سازمانهای سیاسی حوصله او را سر می‌بردند و سیاستهای جهانگشایی یا کنترل، خشمش را بر می‌انگیختند. عریضه نویسان کوشا، همراهان و سرمقاله نویسان حرفه‌ای این ویژگی را براو

کامو همیشه ایستادگی خواهد کرد. نخست در عرصه زندگی: در برابر فقر، موفقیت و تفرعن خاص روشنفکران. این پایداری در عرصه کتابها بیشتر بود. از ۱۹۴۷ به بعد، فروش کتابهای او سیر صعودی پیمود و مردم هنوز به او وفادار مانده‌اند. برای کامو هیچ دوره فترتی وجود ندارد، حتی در میان خوانندگان جوان. پس از گذشت سی سال، آثار کامو هنوز یکی از عوامل رونق مجموعه Folio^(۵) است. این وفاداری خوانندگان مرهون زیبایی آشکار استعاره‌های او و تصور بسیار ساده‌ای است که او از جهان پیرامون و زمان حال دارد. علاقه‌ای که «عطش بی پایان زندگی» را برمی‌انگیزد، عطش بگری که به اذعان کامو هرگز سیراب نشد. در ۱۹۵۸ چنین نوشت: «وقتی موی سر هنرمند کم پشت و بی طراوت شد و گرد پیری بر چهره اش نشست، وقت آن رسیده که لب فرو بندد و یا این که به هر محفلی سر بزند، که البته هر دو یکی است. ولی من می‌دانم که خاستگاه من این جهان فقر و

سی سال از مرگ آلبر کامو می‌گذرد، اما اشتیاق خوانندگان او - خاصه جوانان - هنوز فروکش نکرده است. زیرا روشن بینی، خودجوشی، شوق زندگی... و روی دیگر آن، «نومیدی» هرگز از رونق نمی‌افتد. در جهانی که لگدکوب فرمانروایان خود کامه گشته و جنگها آن را دستخوش تفرقه ساخته‌اند، آلبر کامو تصور خاصی از انسان دارد و در رمانها، مقاله‌ها، نمایشنامه‌ها و رساله‌های خود از جستجوی خوشبختی که ضروری‌ترین خواسته آدمی است سخن می‌گوید.

□□□

● درباره زندگی، آثار و فلسفه آلبر کامو

عطش بی پایان

■ آن برونشویک^(۱)

■ سیروس سعیدی



نمی‌بخشیدند. زیرا این مرد، بی آنکه ابرو درهم کشد، در فعالیتهای سیاسی شرکت می‌جست، ضرباتی می‌خورد و ضرباتی می‌زد. ولی آنچه را که دیگران می‌گفتند به زبان نمی‌آورد. از عشق به زیستن سخن می‌گفت. و همچنین از نومیذی از زیستن، یا به تعبیر خود او از پشت و رو.

در ۱۹۳۶ کامو ۲۲ ساله مثل امروز می‌نویسد: «نمی‌خواهم بین این پشت و روی جهان یکی را انتخاب کنم یا اینکه دیگران انتخاب کنند. شجاعت در آن است که انسان نور و مرگ را به یکسان بنگرد.» و چنین است که او نیم قرن را شادمانه پشت سر می‌نهد. در این اثنا شاهد ظهور نظریه‌های افراطی دهه ۱۹۶۰، زوال مکاتب با بوق و کرنا تبلیغ شده دهه ۱۹۷۰ و سرانجام موعظه‌های ملال انگیز دهه ۱۹۸۰ در باره عصر خلاء و زوال فرهنگ هستیم. اندیشه و سبک کامو از گزند این حوادث درامان مانده است. زیرا کامو رازی داشت که آن را به هیچ وجه پنهان نمی‌کرد. او «هنرمند» بود. واژه هنرمند خیلی بیش از واژه نویسنده در مقاله‌ها یا سخنرانیهای او به کار رفته است. کامو افکار و عقاید، انسانها و خوانندگان را بسان یک هنرمند دوست می‌داشت. خوانندگان آثارش برای او چیزی بیش از توده‌ای از افراد بودند. کامو خود را متفکر نمی‌دانست و طرفه آن که همین امر او را نزد نسل جدید فلاسفه که به نیاز اخلاقی بیش از ایجاد نظامهای فلسفی علاقمندند، از حیثیت عظیمی برخوردار ساخته است. سخن آندره کنت - اسپونویل^(۵) حاکی از همین معنی است.

در «سخنرانی سوئد» در نوامبر ۱۹۵۷، کامو می‌نویسد: «نتیجه‌ای که می‌گیرم ساده است. معتقدم که در میان همین خشونت و هیاهوی تاریخ باید خوشحال باشیم. خوشحال از این که شاهد مرگ اروپایی دروغ پرداز و راحت طلب بوده‌ایم و با حقایق بیرحمی مواجه شده‌ایم (... خوشحال از این که، به عنوان هنرمند، از خواب غفلت و ناشنوایی به درآمدم و اجباراً با فلاکت و اسارت و خونریزی مواجه شدم. اگر در برابر این منظره، خاطره روزها و چهره‌ها را حفظ کنیم و یا اگر، برعکس، در برابر زیبایی جهان، تحقیر شدگان را از یاد نبریم، در آن صورت هنرمند مغرب زمین تدریجاً قدرت و سیادت خود را باز خواهد یافت.»

با این وصف چه جای شگفتی اگر این شیفته خورشید همچنان در اوج قرار داشته باشد...

پیکارهای یک دادگر

کامو سه سواد جوانی دوره جوانی خود را در الجزایر همواره در زندگی حفظ خواهد کرد: تئاتر، فوتبال و روزنامه نگاری. و در دل، نورمدیترانه.

کامو حرفه معلمی را بر نمی‌گزیند. در ۲۲ سالگی دوره لیسانس فلسفه را به پایان می‌رساند و همچون بسیاری دیگر (سارتر، بووار و آرون) خود را برای دوره دکتری فلسفه آماده می‌کند. ولی گواهی پزشکی لازم برای شرکت در مسابقه ورودی را دوبار از او دریغ می‌کنند. به دلیل ابتلا به سل، در ۱۶ سالگی، وقتی بیماری برای نخستین بار



شدت گرفت کامو ناچار شد از مسابقات دانشگاه الجزیره (تیم نوجوانان) کناره بگیرد. این بار نیز ناگزیر از استراحت می‌شود. ولی «جبهه مردم» نسیم تازه‌ای بر می‌انگیزد که تمام فرانسه و حتی مستعمره الجزایر را در بر می‌گیرد. دیگر چه جای استراحت؟ آلب کامو همه جا در تظاهرات و سخنرانیها حضور دارد.

نخست در خانه فرهنگ الجزیره که در آن برای دفاع از یک فرهنگ مدیترانه‌ای و ضد فاشیستی مبارزه می‌کند. کامو «تئاتر کار» را که یک گروه غیر حرفه‌ای است و می‌خواهد کارگران را مخاطب قرار دهد، به کمک دانشجویان دیگر تأسیس می‌کند. «شورش در آستوریاس»^(۶) که اثری است در دفاع از جمهوریخواهان به کمک همین افراد نمایش داده شد ولی شهردار الجزیره که به طرفداران فرانکو نظر مساعد داشت، نمایش را ممنوع کرد. برای کامو تئاتر همواره محلی برای خوشبختی و پیوند مطلوب خلایق، کار مشترک و برادری خواهد بود. در کسوت بازیگر اول، همراه با گروه نمایشی رادیوی الجزیره تمام الجزایر را زیر پای می‌گذارد. ولی در روستاهای دور افتاده، فقر مسلمانان دل او را به درد می‌آورد. بعدها در روزنامه «الجزیره جمهوریخواه» مقالات مشهوری را، تحت عنوان «فقر در قبايل»، به این موضوع اختصاص خواهد داد. در همان هنگام، در دفاع از شأن «بومیان» و حقوق مادی و فرهنگ آنان سخن می‌گوید و از ملت گرایان الجزایر پشتیبانی می‌کند. کامو مخفیانه به عضویت حزب کمونیست در می‌آید. به نظر او حزب مذکور تنها حزب واقعاً ضد استعماری است. در ۱۹۳۷، خط مشی حزب تغییر می‌کند. مسکو که با فرانسه یک موافقتنامه نظامی منعقد کرده، دیگر از تبلیغات ضد استعماری پشتیبانی نمی‌کند. ملت گرایان الجزایری به حال خودرها می‌شوند: کامو که به هیچ وجه با سیاست عملی استالینی سر سازش ندارد از حزب کمونیست اخراج می‌شود. البته همچنان به صورت یک مبارز فعال «جبهه مردم» باقی می‌ماند. معتقدات جزمی علاقه او را بر نمی‌انگیزد. در آن زمان می‌نویسد:

«هرگز کتاب سرمایه‌ها را میان انسان و زندگی حایل قرار نخواهم داد.»

فرزند یک قربانی جنگ

[از نظر سیاسی] کامو فقط دست چپی می‌تواند باشد. در نظر او، چپ مظهر راه حلهایی است که همه

در جستجوی آن هستند، مظهر نفرت از بی عدالتی و خصوصاً مظهر وفاداری به محیط کارگری الجزایر که کامو در آنجا بزرگ شده است.

زندگیش تا هفده سالگی در محله «بل کور» با فقر سپری شده است. پدرش در نخستین ماههای جنگ ۱۹۱۴ جان باخته و کاترین، بیوه او، با دو پسر بچه به نامهای لوسین (۴ ساله) و آلب (یازده ماهه) تنها مانده است. هر سه به خانه مادر بزرگ کامو، کاترین سنس، در کوجه لیون پناه برده‌اند. هنوز دو تن از عموها در آنجا سکونت دارند. مادر کامو که بیسواد است کلفتی می‌کند. عموهايش کارگرند. شش تا نه نفر در این سه اتاق بی آب و برق زندگی می‌کنند. معلم محله پلکور آلب کوچولو را که فرزند یکی از شهدای جنگ است پس از دریافت بورس به «دیرستان بزرگ الجزیره» وارد می‌کند. کامو برای حرفه معلمی تربیت می‌شود و در محله خود این امتیاز نادر را دارد که تا سطح دیپلم تحصیل کند. آشنایی با یک معلم فلسفه استثنایی به نام ژان گرونیه، به روی این دانش آموز متوسطه که عاشق فوتبال و شنا و ادبیات است، دروازه‌های جدیدی را می‌گشاید.

دانشجوی فلسفه خیلی زود ازدواج می‌کند (ازدواج او با سیمون هیه فقط یک سال دوام می‌آورد). به کارهای متفرقه می‌پردازد و چشم بسته به تئاتر، سیاست، (و در حقا به نویسندگی) روی می‌آورد. ادومند شارلو یکی از دوستان کامو که ناشر و کتابفروش است نخستین اثر او را تحت عنوان «بشت و رو» در مه ۱۹۳۷ منتشر می‌کند. مکتب نویای «الجزیره» نضح می‌گیرد و نویسنده ما سوادای تسخیر پاریس و اغوای انتشارات گالیمار را هر سر می‌پروراند. حال که راه تحصیل به روی او بسته است باید راه دیگری برای زندگی بجوید. در این زمان، کامو [به ترتیب] نماینده فروش لوازم یدکی ماشینهای سواری، کارمند شهرداری الجزیره (دایره صدور کارتهای خاکستری)، دفتردار یک دلال حمل و نقل دریایی و سپس کارمند دفتری موسسه هواشناسی است. ولی زندگی او در جای دیگری است. نخست در خانه‌ای در میان درختان زیتون آشنیان می‌گزیند، خانه‌ای که مستأجرین موهومش آن را «خانه مقابل جهان» می‌نامند. در آنجا آلب را سه دختر دانشجوی اهل اوران جمع کوچکی تشکیل داده و از مصاحبت و گفتگو و مطایبه و دوستی با آنان لذت می‌برد، خصوصاً از نوشتن در برابر پنجره‌ای که مدیترانه تا چشم کاری می‌کند در برابر آن گسترده است. اکنون روی سه طرح ادبی کاری می‌کند که یک موضوع مشترک آنها را به یکدیگر می‌پیوندد:

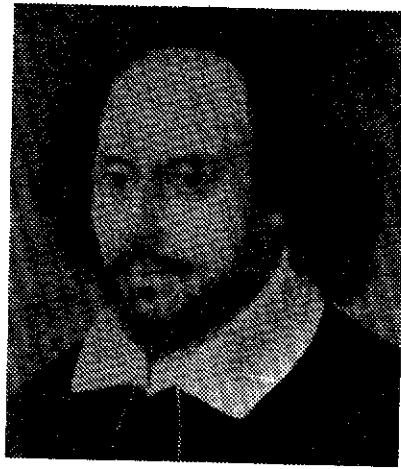
«پوچی». یک رساله فلسفی که بعداً به «اسطوره سیزیف» تبدیل خواهد شد، یک نمایشنامه به نام «کالیگولا» که نویسنده آن را بارها اصلاح خواهد کرد و داستانی به نام «ببیگانه»

تکمیل این طرحها به طول خواهد انجامید ولی بدون آنها کامو خود را نویسنده نخواهد پنداشت.

خبرنگار در قبايل

ناگهان یک حرفه حقیقی به کامو پیشنهاد می‌شود. الجزایر می‌خواهد مثل اوران یک روزنامه دست چپی داشته باشد. پاسکال پیا^(۷) که ادیب و روزنامه‌نگار

مشهوری است از پاریس می‌آید. وظیفه تشکیل هیأت تحریریه «الجزایر جمهوریخواه» آینده به او محول می‌شود. پاسکال پیا، کامورا نخست به عنوان دبیر و به زودی به عنوان خبرنگار استخدام می‌کند. علی‌رغم مشکلات عظیم مادی، روزنامه از اکتبر ۱۹۳۸ به بعد منتشر می‌شود. استعداد کامو در روزنامه نگاری خیلی زود بروز می‌کند. او به عنوان خبرنگار قضایی علیه خشونت‌های پلیس، شکنجه در حین بازپرسی و غرض ورزی‌های نژاد پرستانه دادگاهها به مبارزه برمی‌خیزد. فقر کشاورزان عرب را بی‌تعارف بر ملا می‌کند. مبارزات ضد فکری او که ضد فرانسوی قلمداد شده، موجب ناراحتی دولت می‌شود. در این مستعمره که فاشیسم رونق دارد و خود مسلمانان شدیداً دستخوش تفرقه نیز از اروپاییانی که خود را دوست آنان می‌نامند توقع کرامت ندارند، به دشواری می‌توان چیزی را تغییر داد.



می‌ماند. در همین زمان يك سلسله مقالات جنجال برانگیز منتشر می‌کند: نامه هایی به يك دوست آلمانی، درگرامر جنگ کامو دغدغه يك صلح عادلانه و مبتنی بر احترام به مغلوبین را دارد. در عرصه پاریس

کامو در ۳۰ سالگی به عنوان ویراستار در انتشارات معروف «گالیمار» استخدام می‌شود. گالیمار او را نوید بخش‌ترین نویسنده نسل جوان می‌داند. کامو از دفتر کار خود در خیابان سیاستین بوئن، در سن ژرمن دپره، بحق احساس غرور می‌کند. از این پس زندگی او در محیطی سپری خواهد شد که در آن فاشیست‌های نظیر در یولا روشل^(۱۱) (مدیر NRF^(۱۲)) از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳، اعضای فعال نهضت مقاومت نظیر مالرو، کسانتی نظیر ژان پلان^(۱۳) که در عین حفظ مشاغل رسمی مخفیانه به نهضت مقاومت کمک می‌کنند و سرانجام نویسندگان منهدمی نظیر سارتر و بووار که ضمن عضویت در نهضت مقاومت فرانسه حرفه ادبی خود را با خاطری آسوده ادامه می‌دهند، در جوار یکدیگر قرار دارند.

همه آنان در اطافهای بدون بخاری مهمانخانه‌ها زندگی می‌کنند و آثار خود را در کافه‌ها و یا درحالی که دور بخاری همیشه روشن کافه فلور تنگ یکدیگر نشسته‌اند، می‌نویسند. پیکاسو، لیریس و مولوچی نیز آنجا هستند. در مهمانیهای سارتر - بووار میهمانان زیاد می‌نوشند و داخل منزل نمایشنامه اجرا می‌کنند. علی‌رغم خاموشیهای مکرر، تئاترهای پاریس دائماً کار می‌کنند. از مدتها پیش همه منتظر نمایش اثری از کامو هستند: سوءتفاهم که در ژوئن ۱۹۴۴ در تئاتر ماتورن به اجرا درمی‌آید، همه را سرخورده و ناراحت می‌کند.

ولی تاریخ پیش می‌رود. پاریس آزاد می‌شود. روزنامه گومبا از این پس آشکارا منتشر خواهد شد. پاسکال پیا مدیر مسئول و آلبر کامو سردبیر آن است. سرمقاله‌های او را در تمام فرانسه می‌خوانند و تفسیر می‌کنند. مطبوعات که افراد نهضت مقاومت بر آنها مسلط گشته‌اند، لحن تازه‌ای به خود می‌گیرند. علیه سببیت

کامو کشتارهای ارتش فرانسه در الجزایر و سببیتی را که در هیروشیما صورت گرفته، محکوم می‌کند. در این دوره تصفیه که بسیاری «عدالت» را با «انتقام» یکی می‌انگارند، کامو صراحت لهجه خود را حفظ

می‌کند: مجازات همکاران آلمان، آری. اما اعدامهای فوری خیر. بحث تندی میان کامو و موریاک درمی‌گیرد. موریاک او را متهم می‌کند که به هر حال حس انتقامجویی را تحریک می‌کند. بعدها کامو آشکارا اذعان خواهد کرد: «من اشتباه می‌کردم» و حتی عجیب‌تر از آن این‌که: «حق با موریاک بود».

از اواخر ۱۹۴۳ کاموروی کتاب جدیدی در باره «عصیان» کار می‌کند. در این زمان بیش از همیشه از تعصب و توهمات انقلاب بیزار است: «موضوعات و مسائل انسانی» باید معیار باشد و هدف هرگز نباید وسیله را توجیه کند. این سخن سنجدیده از جانب مردی که بیش از هر چیز شیفته آزادی و عدالت است، خشم دیگران را برمی‌انگیزد. در دوره بعد از جنگ، بحثهای بیشماری در خواهد گرفت: چشمگیرترین آنها بحث میان کامو و سارتر است.

در ۱۹۴۵، سرانجام با نمایش کالیگولا موفقیتی در تئاتر نصیب کامو می‌شود. کالیگولا با خونسردی فریاد برمی‌آورد که «انسانها می‌میرند و خوشبخت نیستند». ژوئن ۱۹۴۷ يك نقطه عطف است. کامو برای آخرین بار سرمقاله گومبا را می‌نویسد؛ وقتی پیا و یاراناش اختیار روزنامه را از دست می‌دهند، کامو از آن کناره می‌گیرد.

روز ۱۰ ژوئن «طاعون» منتشر می‌شود. موفقیت فوری آن، مرد بارانی بوش را به محبوبترین رمان نویس بعد از جنگ تبدیل می‌کند. يك سال بعد، «حکومت نظامی» که روایت نمایشی «طاعون» است در تئاتر ماریینی به روی صحنه می‌آید. علی‌رغم نامه‌های مشهوری که در آگهی نمایش آن به چشم می‌خورد (کارگردان: ژان لویی بارو، موسیقی از آرتور هونگر و آرایش صحنه و لباس از باتلوس)، نمایش باشکست کامل مواجه می‌شود.

نویسنده مشهور از قربانیان انواع خودکامگی دفاع می‌کند. ولی روزبه روز منزوی‌تر می‌شود. تنها تئاتر است که به او حقیقتاً پناهگاهی برای دوستی و خلایق عرضه می‌کند. در ۱۹۴۹، تئاتر هیرتو نمایشنامه جدید او، «ذاوگران»، را نمایش می‌دهد. در بطن ماجرای غم‌انگیزی که گروهی از نهیلیست‌های روس را دستخوش تفرقه می‌سازد، مساله تعصب انقلابی مطرح است. سرانجام، «انسان عاصی» در ۱۹۵۱ منتشر می‌شود. این اثر بیان فلسفی افکار کامو در باره جنایاتی است که به نام انقلاب صورت گرفته است. کامو با همه روشنفکران پاریس قطع رابطه می‌کند. تئاتر بیش از همیشه فکر او را به خود مشغول می‌دارد. در این سالهای خوب، سرانجام به لطف ژان ویلار و تشکیل جشنواره تئاتر آوبینون، سرانجام پای عامه مردم به تماشاخانه‌ها باز می‌شود. در جشنواره انژر، کامو دو نمایشنامه را که از لاریوه^(۱۴) و کالدرون^(۱۵) اقتباس کرده به روی صحنه می‌آورد.

با فرارسیدن ۱۹۵۴ آتش يك جنگ ضد استعماری در الجزایر افروخته می‌شود. کاموسخت رنج می‌برد و می‌کوشد تا از کلیه راههای ممکن متخاصمین را به گفتگو وادارد. (به نظر او) هرچیز از این جنگ که در آن نفرت و شکنجه و کشتار جریان دارد بهتر است. به نظر کامو فقط مندرس فرانس می‌تواند از وخامت بیشتر اوضاع جلوگیری کند. به همین دلیل در مجله

در سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ اعلام می‌شود. کمونیستها که پیمان دوستی هیتلر - استالین آنان را غافلگیر ساخته، خلافکار شناخته می‌شوند و سوسیالیستها نیز به سکوت واداشته می‌شوند. «الجزایر جمهوریخواه» پس از تحمل چند ماه سانسور نظامی سرانجام کاملاً ممنوع الانتشار می‌شود. کامو که بیکار است الجزایر را ترک می‌کند و در مه ۱۹۴۰ وارد پاریس می‌شود. پاسکال پیا او را به عنوان دبیر هیأت تحریریه پاری سوار^(۱۶) استخدام می‌کند. ولی به زودی وقت مهاجرت دسته جمعی فرا می‌رسد. اداره روزنامه به لیون منتقل می‌شود. در ژانویه ۱۹۴۱ که کامو برای بار دوم با يك دختر اهل اوران ازدواج می‌کند دوباره بیکار است. پس از بازگشت به اوران زندگی خود را با تدریس به کودکان یهودی اخراج شده از مدارس دولتی تأمین می‌کند.

در این اثنا، تألیف آثار سه گانه او در باره «پوچی» به پایان می‌رسد «بیگانه» که تألیف آن در مه ۱۹۴۰ به پایان رسیده، در ژوئن ۱۹۴۲ توسط گالیمار منتشر می‌شود. اسطوره سیزیف در اکتبر همان سال و کالیگولا در ۱۹۴۴ منتشر خواهد شد. سپس کامو به داستان جدیدی می‌پردازد که «طاعون» نام دارد و حوادث آن در «اوران» روی می‌دهد.

اوت ۱۹۴۲ فرا می‌رسد. کامو به دلایل بهداشتی (به خاطر بیماریش) مجدداً به پاریس می‌رود. در دهکده کوهستانی کوچکی که استراحتگاه اوست دیری نمی‌گذرد که با تنی چند از افراد نهضت مقاومت، نظیر فرانسس پوزن (شاعر) آشنایی حاصل می‌کند. از هنگام پیاده شدن نیروهای متفقین در شمال آفریقا (نوامبر ۱۹۴۲) کامو نمی‌تواند به خانه خود بازگردد و یا اینکه حتی با همسرش مکاتبه کند. او نیز نظیر قهرمانان طاعون، «مثل موش به تله افتاده است». در ژوئن ۱۹۴۳ در نخستین شب نمایش مگس‌شارکت می‌کند و با سارتر که او هم مانند وی فیلسوف و نمایشنامه نویس است دوست می‌شود. در اواخر همان سال، کامو در روزنامه زیر زمینی گومبا^(۱۷) با دوست خود پاسکال پیا به همکاری می‌پردازد. به زودی سردبیر روزنامه می‌شود و پس از آزادی فرانسه نیز، در دوره‌ای که «گومبا» به يك روزنامه بزرگ دست چپی مستقل تبدیل می‌شود، همچنان در این سمت باقی

«اکسپرس» از او دفاع می کند. در ژانویه ۱۹۵۶ کامو به الجزایر می رود تا نومیدانه طرفین را به متارکه جنگ دعوت کند. در پیرامون تالاری که مردم در آن اجتماع کرده اند، هواداران «الجزایر فرانسه^(۱۵)» با حالتی انتقامجویانه ازدحام کرده اند. کسی به دعوت کامو پاسخ نمی دهد. کار از کار گذشته است. آزادیخواهان مسلمان و اروپایی دیگر نمی توانند ندای خود را به گوش مردم برسانند.

در اواخر ۱۹۵۶ سقوط منتشر می شود. «سقوط» روایت داستانی «انسان عاصی» و بی تردید نیشدارترین اثر کاموست. در این داستان ملهم از داستایوسکی جان کلام همان عذاب وجدان است. قهرمان سقوط در یک میخانه منحوس آمستردام، پوزخند زنان از مجرمیت همه سخن می گوید.

تنهایی

کامو که بیش از پیش تلخکام است یک دوره خلاء و تردید را سپری می کند و ماههای متعادی دست به قلم نمی برد. منتقدین با این «نویسندهای که دورانش به سر آمده» و آثارش «مجموعه‌ای از محصولات منجمد شده» است، مدارا نمی کنند. پاسکال پیا، دوست قدیمی کامو، به طعنه می گوید: «کامو دیگر نه یک انسان عاصی بلکه قدیس لامذهبی است که در خدمت یک انساندوستی انتزاعی قرار دارد.» در همین زمان است که فرهنگستان سوئد جایزه نوبل در ادبیات را به او اهدا می کند. کامو در یک سخنرانی در استکهلم در پاسخ به یک دانشجوی الجزایری می گوید: «من همیشه ایجاد رعب و وحشت را محکوم کرده ام، اکنون نیز باید اعمال تروریستی کورکورانه‌ای را که در خیابانهای مثلاً الجزیره صورت می گیرد و ممکن است روزی مادر یا خانواده من آماج آن شوند، محکوم کنم. من به عدالت اعتقاد دارم ولی پیش از عدالت از مدارم دفاع خواهم کرد.» دست چپ‌ها علیه کامو «خائن» که سرانجام از «الجزایر فرانسوی» دفاع خواهد کرد، فریاد خشم برمی آورند.

حالا، کامو جوای آسایش، تنهایی و یک زندگی ساده سعادت‌مندانه در جوار همسر و فرزندان خویش است. در پروانس خانه‌ای می خرد و دوباره به نوشتن می پردازد. روی رمان جدیدی به نام مرد اول (۱۹۶۱) کار می کند که شرح حال خود اوست (و برای همیشه هم ناتمام و منتشر نشده باقی می ماند). سال نور با خانواده اش جشن می گیرد. سپس در ۴ ژانویه ۱۹۶۰ با میشل گالیمار رهسپار پاریس می شود و اتومبیل او با ۱۴۰ کیلومتر سرعت با درخت چناری در حاشیه جاده اصلی شماره ۵ در پتی ویل بلوون (۱۷) تصادف می کند. هردو سرنشین آن در دم جان می سپارند. عکس کامو، با آن بارانی همیشگی، فردا در صفحه اول تمام روزنامه‌ها به چاپ می رسد.

آن پرونشویک
مدافع آزادی و عدالت
کامو که از همراهی سیاسی دوری می جست
همواره در دفاع از آزادی و عدالت سخن
می گفت.

الجزایر

اکنون ما رودر روی یکدیگر ایستاده ایم و بی آنکه تقاضی در میان باشد، تا سرحد امکان در حق یکدیگر بدی روا می داریم. این وضع برای من غیر قابل تحمل است و همه لحظات زندگیم را ناگواری می سازد.



با این وصف، من و شما که سخت به یکدیگر می مانیم، یک فرهنگ و یک امید داریم و از دیرباز صمیمی هستیم و عشق به این سرزمین، ما را به یکدیگر پیوند می دهد. هر دو می دانیم که دشمن هم نیستیم و می توانیم در این سرزمینی که از آن ماست همه در کنار یکدیگر خوشبخت زندگی کنیم (نامه به یک مبارز الجزایری، اکتبر ۱۹۵۵).

برلن شرقی

وقتی در گوشه‌ای از جهان کارگری مشتغالی برهنه خود را در برابر یک تانک بلند می کند و فریاد می زند که برده نیست، چگونه می توان بی اعتنا ماند؟ (۰۰۰) هیچ آرمان انسانی، هر اندازه که بزرگ باشد، کشتن انسانی را که کار می کند و فقیر است، توجیه نمی کند. (برلن شرقی، ۱۷ ژوئن ۱۹۵۳).

تقدیر

مردم خیلی راحت تن به تقدیر می دهند و نهایتاً قبول دارند که فقط خونریزی عامل پیشرفت تاریخ است و قوی بر ضعیف غلبه می کند، شاید چنین تقدیری وجود داشته باشد ولی وظیفه انسانها پذیرفتن یا گردن نهادن به قوانین آن نیست (۰۰۰) وظیفه انسانهای فرهیخته و با ایمان، در هر حال، نه شانه خالی کردن از مبارزات تاریخی است و نه تن دادن به اعمال غیر انسانی و بیرحمانه‌ای که به نام این مبارزات صورت می گیرد (دعوت به متارکه جنگ داخلی، ۲۲ ژانویه ۱۹۵۶).

جنگ

ما ناگزیر از آن شدیم که بر تمایل انسانی خود فایق آییم، بر تصویری که از یک سرنوشت صلح آمیز داشتیم، بر این اعتقاد عمیق که هیچ پیروزی هرگز کفاره ندارد، حال آنکه هر نوع مثله کردن آدمی کاری جبران ناپذیر است. از دانش و امید خود، از دلایلی که برای دوست داشتن داریم و همچنین از نفرتی که از جنگ داشتیم ناگزیر چشم پوشیدیم (نامه به یک دوست آلمانی، ژوئیه ۱۹۴۳).

گیوتین

اگر قتل نفس در سرشت آدمی نهفته است، دلیلی ندارد که قانون در مقام تقلید یا تکرار این سرشت برآید. قصاص چیزی نیست جز تأیید وقوت قانونی دادن به عملی که صرفاً یک حرکت فطری است. همه ما با این حرکت فطری آشناییم و غالباً از آن احساس خجلت کرده ایم (۰۰۰) ما فرانسویها از اینکه سلطان نفت عربستان سعودی (ابن سعود) به رغم موعظه دربارهٔ دموکراسی بین المللی دستور می دهد تا قصاب دست دزدی را ببرد، بیزار می شویم ولی خود از این

لحاظ رفتاری قرون وسطایی داریم که حتی در مسیحیت نیز برای آن مجوزی وجود ندارد (تاملاتی درباره گیوتین، ۱۹۵۷).

انسان

شما بی عدالتی را برگزیده و در کنار خدایان قرار گرفته اید ولی من، برعکس، عدالت را برگزیده ام تا به زمین وفادار بمانم. هنوز معتقدم که این جهان غایتی ندارد ولی می دانم که یک چیز در این دنیا معنا دارد و آن انسان است، زیرا انسان تنها موجودی است که می خواهد معنا داشته باشد.

این جهان لااقل حقیقت انسان را دارد و وظیفه ما این است که آن را در مقابل با سرنوشت باری کنیم (نامه‌هایی به یک دوست آلمانی، ژوئیه ۱۹۴۴).

ناپرابریها

در سراسر الجزایر سهمیه (گندمی) که به بومیان اختصاص داده شده کمتر از سهمیه اروپاییان است. در اصل، سهمیه روزانه فرد الجزایری کمتر از سهمیه یک فرانسوی است زیرا برای او ۲۵۰ گرم سهمیه تعیین شده، حال آنکه سهمیه یک فرانسوی ۳۰۰ گرم است. وضع در عمل از این هم بدتر است زیرا یک عرب ۱۰۰ تا ۱۵۰ گرم گندم می گیرد («بحران در الجزایر»، کومبا، ۱۹۴۵).

عدالت

در آفریقای شمالی نیز، مانند هر جای دیگر، منافع فرانسه را فقط با نجات عدالت می توان نجات داد (۰۰۰) امروزه در سراسر جهان نفرت می بارد. خشونت، اجحاف، کشتار و هیاوه فضایی را که تصور می شد از مهیب‌ترین آفت خود رها گشته، تیره ساخته است. هر کاری که برای دفاع از حقانیت فرانسه و بشریت می کنیم باید به دور از نفرت صورت بگیرد (۰۰۰) تنها نیروی لایزال عدالت است که باید ما را در تسخیر مجدد الجزایر یاری کند (همان منبع).

آزادی

زمانی که هیتلر به قدرت رسید و نخستین محاکمات مسکو صورت می گرفت، مردان نسل من بیست ساله بودند. نخست مدت ده سال ناگزیر با استبداد هیتلر و هواداران دست راستی او مبارزه کردیم. سپس ده سال دیگر به پیکار با خودکامگی استالین و سفیسطه‌گری مدافعان دست چپ او سپری شد. امروزه آزادی، علی‌رغم همه خیاتهایی که روشنفکران هر دو طرف بدان روا داشته‌اند و علی‌رغم فضیحتهایی که به نام آن به بار آمده، تنها انگیزه زندگی ماست (پیام برای دفاع از مجارستان، ۲۳ نوامبر ۱۹۵۶).

مصلحت دولت

هیچ چیز شایسته‌تر از نفعی مصلحت دولت نیست. احترام نهادن به همه مایه آرامش خاطر است (مصاحبه، ۱۹۵۴).

استالین

اهداف فاشیسم و کمونیسم را نباید مشابه پنداشت. اولی مظهر ستایش دژخیم به وسیله خود دژخیم است. دومی وضع جالبتری دارد و در آن قریانیانی اند که دژخیم را می ستایند. فاشیسم هرگز در پی آزاد کردن همه انسانها نبوده بلکه کوشیده است تا با به اسارت درآوردن دیگران تنی چند را آزاد سازد. ولی کمونیسم، به عمیق‌ترین معنای آن، می خواهد برای آزاد کردن همه انسانها، همه را موقتاً به اسارت درآورد (انسان عاصی)

ما با رعب و وحشت زندگی می‌کنیم زیرا انسان خود را کاملاً به تاریخ تسلیم کرده و نمی‌تواند به جنبه دیگر وجود خود توجه کند، جنبه‌ای که به اندازه جنبه تاریخی اهمیت دارد و انسان با رویت زیبایی جهان و چهره‌ها به آن پی می‌برد («نه قربانی نه دژخیم»، کومبا، نوامبر ۱۹۴۶).

مناظره سارتر - کامو

از ۱۹۴۳ به بعد سارتر و کامو دوستانی صمیمی‌اند و همه جا در کنار هم دیده می‌شوند، عامه مردم که توجه چندانی به جزئیات ندارد، به نویسنده «تهوع» و نویسنده «بیگانه» برچسب اگزیستانسیالیست می‌زند.

در دوره آزادی فرانسه، اگزیستانسیالیسم نه فقط یک فلسفه رایج بلکه یک سبک زندگی و یک مکان خاص است؛ سن ژرمن دپره، سارتر اصول فلسفه خود را در جزوه‌ای تحت عنوان «آیا اگزیستانسیالیسم نوعی فلسفه اصالت انسان است؟»^(۱۸) بیان می‌کند. برای عامه مردم اگزیستانسیالیسم در یک جمله خلاصه می‌شود: «وجود بر ماهیت مقدم است». سارتر، اگزیستانسیالیسم را در وهله اول فلسفه آزادی و مسئولیت می‌داند: ما همان چیزی هستیم که خود از خویش می‌سازیم، نه موجوداتی که سرنوشتان از پیش تعیین شده باشد. در آن زمان، واژه «تعهد» ورد زبانهاست. کامو البته از تعهد شدن ایایی ندارد ولی نمی‌خواهد یک اگزیستانسیالیست و یا حتی یک فیلسوف باشد. از ۱۹۴۷ به بعد، اختلافات سیاسی او با سارتر شدت می‌گیرد: کامو اردوگاههای کار اجباری استالین را محکوم می‌کند ولی سارتر با حزب کمونیست مدارا می‌کند.

در ۱۹۵۲، فرانسس ژانسون^(۱۹) گزارش بسیار انتقاد آمیزی در باره انسان عاصی در نشریه سارتر (عصر جدید) منتشر می‌کند.

ژانسون آخرین اثر کامو را ارتجاعی و برخی داورهای او را خطا می‌شمارد. کامو بدون اعتنا به ژانسون مستقیماً به سارتر پاسخ می‌دهد. در شماره بعدی «عصر جدید» پاسخ محکم سارتر در کنار نامه کامو انتشار می‌یابد: «خودخواهی شدید و آسیب‌پذیری شما همواره مانع از آن گردیده که دیگران حقایق عریان را به شما بازگویند... شما شاید در گذشته فقیر بوده باشید ولی اکنون دیگر فقیر نیستید. بورژوازی هستی‌نظیر من و ژانسون... اخلاق شما که ابتدا به اخلاق‌گرایی تبدیل شد، امروز در ادبیات خلاصه می‌شود و فردا شاید به بی‌اخلاقی بینجامد.» از این پس سارتر و کامو هرگز همدیگر را نخواهند دید. با این وصف، چهار سال بعد، هنگامی که ارتش سرخ شورش بوداپست را درهم می‌شکند، سارتر به نوبه خود (همراه با بسیاری از روشنفکران) با حزب کمونیست قطع رابطه می‌کند. ولی جنگ الجزایر مجدداً میان سارتر که طرفدار استقلال الجزایر است و کامو که هنوز به نوعی مصالحه امیدوار می‌باشد، اختلاف ایجاد می‌کند.

فردای روز تصادف کامو، سارتر در مجله فرانس اسپرواتور با مهربانی از دوست قدیمی خود یاد می‌کند: «ما با هم قهر کرده بودیم: قهر کردن اهمیتی

ندارد - حتی اگر انسان هیچوقت همدیگر را نبیند - شیوه دیگری است برای با هم زیستن و دروداور مراقب هم بودن در این دنیای کوچک محدود. و این مانع از آن نمی‌شد که به او نیندیشیم، نگاه او را روی صفحه کتاب یا روزنامه‌ای که می‌خواند احساس نکنم و با خود نگویم که: «در این باره چه می‌گوید؟ حالا در این مورد چه نظری دارد؟»

آثار کامو تازگی خود را از دست نداده است

(مصاحبه با آندره کنت - اسپونویل استاد فلسفه دانشگاه سوربن و نویسنده رساله «نومیدی و سعادت و یک آموزش فلسفی»)

کامو را غالباً از روی تحقیر «فیلسوف کلاسهای دبیرستان» نامیده‌اند. هجونا‌نامه‌ای هم که به قلم ژان - ژاک بروشیه^(۲۰) در سال ۱۹۷۰ انتشار یافت یک چنین عنوانی داشت. شما که مدتها در دبیرستانها درس داده‌اید آیا همین عقیده را دارید؟

آندره کنت - اسپونویل: کسانی که کامو را تحقیر می‌کنند به گرد او هم نمی‌رسند. اگر این افراد جرأت نمی‌کنند از سارتر انتقاد کنند به خاطر آن است که از «هستی و نیستی» مطلقاً چیزی نمی‌فهمند و در نتیجه به تحسین آن می‌پردازند. ولی کامو را چون می‌فهمند تحقیر می‌کنند. «اسطوره سیزیف» اثر بسیار زیبایی است که نویسنده اش شهادت آن را دارد که به روشنی سخن بگوید. وانگهی، اندیشه مهمی که نتوان آن را به دانش آموزان دبیرستانی تفهیم کرد، به نظر من یا مبهم است یا این که بیش از حد پیچیده و تخصصی. حال آنکه فلسفه یک علم نیست و لزومی ندارد که از زبان علم تقلید کند.

پس از ۱۹۶۸ خیلی از کامو انتقاد کردند. ولی امروزه ظاهراً مردم دوباره به او روی آورده‌اند. این توجه مجدد را شما چطور توجیه می‌کنید؟

آ.ک. - ا. - جوانان امروز که آنان را «نسل اخلاق‌گرا» نامیده‌اند مسائل سیاسی را از دید اخلاقی مطرح می‌کنند، حال آنکه نسل ۱۹۶۸ اخلاق را خوار می‌شمرد («متع کردن ممنوع است»). کامو مسائل سیاسی را همواره از دیدگاه اخلاق مطرح می‌کرد: کمک به اسپانیای جمهوریخواه، صلح طلبی، مقاومت، هیروشیما، جنگ الجزایر. مقالات او در روزنامه کومبا و در دوره آزادی فرانسه، چون در وهله اول، به جای ملاحظات سیاسی (نظیر اتحاد با طرفداران دوگلی یا کمونیستها که سایر نویسندگان مطالب زیادی در باره آنها می‌نوشتند) از ملاحظات اخلاقی متأثر بود، کمتر از نوشته‌های نویسندگان هم عصر او کهنه شده است. دلیل دیگر اینکه اندیشه کامو تازگی خود را از دست نداده این است که فکر او عمیق و جدی است. اسطوره سیزیف به مسأله پوچی پرداخته است. آیا پوچی هنوز برای ما معنایی دارد؟

آ.ک. - ا. - البته! پوچی همان سرخوردگی انسان در برابر بی‌معنایی جهان است. فاجعه در همین است (و این فاجعه را کامو ابداع نکرد، آن را در آثار هراکلیت یا نیچه نیز می‌توان یافت) و عجیب آنکه نوعی خوشبختی نیز خوشبختی یعنی قبول واقعیت بدان سان که هست، مثلاً دریا که هیچ مفهومی ندارد ولی زیباست. در عوض این انسان است که معنا، یعنی اخلاق، می‌آفریند و اخلاق او فقط پر یک پایه استوار است: انسان یعنی تنها موجود مقدس. این اخلاق قرن ماست.

اسطوره سیزیف و «بیگانه» در نظر کامو دو جلوه پوچی‌اند و کدام یک از این دو کتاب را بیشتر می‌پسندید؟

آ.ک. - ا. - این دو کتاب را باید با هم خواند. هر دو آنها خوشبختی را، علی‌رغم پوچی و فاجعه، می‌ستایند. «بیگانه» به خاطر سادگی و غنای آن بی‌تردید شاهکار کاموست. مائرو فوراً به این نکته اذعان کرد. «اسطوره سیزیف» بی‌شک آن اندازه موفق نیست ولی کتاب بسیار خوبی است و با زندگی پیوند نزدیکی دارد. «اسطوره سیزیف» یک کتاب فلسفه نیست. آنچه را که کامو از آن به پوچی تعبیر می‌کند من نومیدی می‌نامم. دنیا آن طور که ما می‌خواهیم نیست. به قول آلن: «این زمین هیچ نویدی به انسان نداده است.» این می‌توانست حرف کامو باشد. کامو هم مثل آلن فیلسوف شجاعت است.

کامو چطور از پوچی یک فلسفه اخلاق استخراج کرد؟

آ.ک. - ا. - بیرحمی جهان نباید ما را بیرحم کند. برعکس، چون جهان فاقد اخلاق است، ما باید به اصول اخلاقی معتقد باشیم.

داستایفسکی می‌گوید: «اگر خداوند وجود نداشته باشد هر کاری مجاز است.» کامو خلاف این را می‌گوید: چون خدا وجود ندارد ما باید به اصول اخلاقی معتقد باشیم. اگر خدا وجود می‌داشت، بی‌اخلاقی یقیناً عظمت عصیان را می‌یافت. ولی الحاد کامو نوعی الحاد اخلاقی واقعاً جدید است و او آن را با بزرگواری و ظرافت خاصی بیان کرده است.

چند خاطره

کاترین سرلز: «تئاتر پناهگاه او بود.»

صبح یک روز ماه مه ۱۹۵۶ بود. تلفن زنگ زد. کامو برای اجرای نمایشنامه «مرثیه برای یک تارک دنیا»^(۲۱) که از فاکتر اقتباس شده بود به یک هنرپیشه احتیاج داشت و قرار گذاشت که مرا در کافه لیب ملاقات کند. تا آن موقع کامو را ندیده بودم. با نسخه دستنویس نمایشنامه به آنجا آمد و گفت: «اگر نقش تمبل در یک را می‌پسندید می‌توانید آن را بازی کنید.» سپس در ۱۹۵۶، در نمایشنامه «چن زدگان» که از داستایفسکی اقتباس شده بود، نقش ماریا را به من واگذار کرد. برای او کارگردانی با انتخاب هنرپیشگان آغاز می‌شد. کامو همه هنرپیشه‌ها را می‌شناخت و تقریباً هر شب به تماشاخانه می‌رفت. معیارهای او شاعرانه بودند و واقعگرایی را مسخره می‌کرد: تمبل در یک، به توصیف فاکتر، یک زن آمریکایی بلند قد و مو طلایی است حال آن که من کوتاه قد و سبزه‌ام. هنگام تمرین نمایش هر روز ده تا دوازده ساعت

متوالی در محیطی بسیار پر مشغله و در عین حال بسیار آرام کار می‌کردیم. هنرپیشه‌ها آن دوستی را که روشنفکران از کامو دریغ می‌کردند به او ارزانی می‌داشتند. تئاتر برای کامو محل صداقت و حقیقت بود. به تعبیر خود او تئاتر صومعه یا خانه و مزرعه مشترکش بود. ولی در انتهای تمرینات باز فرصتی می‌یافت تا در دفاع از شورش مردم مجارستان اعلامیه‌ای بنویسد. بعداً با همکاری ارنورکوستلر اندیشه‌هایی درباره گیوتین را نوشت (...)

کامو حرکات نمایشی هیجان‌انگیز تئاتر بولوار و همچنین واقعگرایی کاذب ملهم از سینما را مردود می‌شمرد. آنچه دوست می‌داشت آمیزه‌ای از شعر، حقیقت، سادگی و اغراق بود. خصوصاً جسم و حرکت در نظر او اولویت داشتند. غالباً می‌گفت: «تئاتر داستان شگفتی است که پیکرها آن را بازگو می‌کنند». و این در واقع جنبه آفرینایی شخصیت کامو بود و وقتی نمایشی را تمرین می‌کردیم کامو، در صورت لزوم، برای یاد دادن نحوه بیان یک جمله و یا انجام یک حرکت به روی صحنه می‌پرد. یک روز ویلار نقش دن ژوان را بازی می‌کرد. کامو به اطاق او رفت. کفشهای عاریتی ویلار اندازه پایش نبود. کامو گفت: «این طوری نمی‌توانی بازی کنی. دن ژوان یک رقصنده است!»

قرار بود در سال ۱۹۶۱ خود کامو تئاتر باز کند. برنامه آن آماده بود: آثار نمایشنامه‌نویسان یونان باستان، تئاتر دوره الیزابت و آثاری از نمایشنامه‌نویسان معاصر. کامو می‌گفت: «هرتیه دیلم من در تئاتر بود. شکسپیر دکترای من خواهد بود.» نمایش کالیگولا را از سر گرفت. کامو جویای تحول بود ولی خیلی زود از دست رفت. شارلو (دوست ناشر): «دریا را دوست داشتیم...»

شارلو رفیق کامو در دبیرستان الجزیره بود. نخستین نوشته کامو تحت عنوان «شورش در آستوریاس» در ۱۹۳۶ توسط شارلو به چاپ رسید. ادموند شارلو، کتابفروش و ناشر، درباره دوست خود سخن می‌گوید.

در دبیرستان الجزیره، وقتی کلاس اول بودم کامو سال آخر را می‌گذراند. ژان گرینه معلم فلسفه هر دو ما بود. گرینه بود که مرا به فکر باز کردن کتابفروشی و تأسیس یک شرکت انتشاراتی انداخت. شورش در آستوریاس اولین کتابی بود که از کامو در ۱۹۳۶ منتشر کردم. شهردار الجزیره اجرای نمایشنامه را ممنوع کرده بود. یک سال بعد از آن «بهشت و رو» را در ۳۵۰ نسخه منتشر کردم. قیمت هر جلد آن ۲۰ فرانک بود. بعد در سال ۱۹۳۸، کامو نسخه دستنویس عیش را در اختیارم گذاشت. این کتاب مدتها نایاب بود تا اینکه سرانجام گالیمار آن را در اواخر دهه ۱۹۵۰ تجدید چاپ کرد.

کامو جوان زیبایی بود، خطوط چهره اش منظم، نه چندان قد بلند، لاغر و دارای نوعی تشخیص ذاتی. در ۲۳ سالگی مظهر دلربایی بود. تمام زنها شیفته اش بودند! خیلی با سواد و تشنه آثار نو بود: همینگوی، فاکتر، دس یاسوس، کافکا... کامو در هر مورد عقیده مشخصی داشت: درباره ادبیات، جامعه و احساسات. کتابفروشی من که برای بزرگداشت ژیبونو اسم آن

را اثر و نهادهای راستین گذاشته بودیم، باتوق حقیقی کامو بود. ملاقاتهایش همانجا صورت می‌گرفت. روی پله‌های بالاخانه می‌نشست و دستنوشته‌ها را می‌خواند. چنین بود که در الجزیره، در عرض شش سال، صدها یادداشت درباره مطالعات خود تنظیم کرد. در انتقاد بیرحم بود! به نشر کتاب علاقه داشت و در سن ۱۹ سالگی مسئولیت انتشار مدیرانه جوان، نشریه خانه فرهنگ الجزیره، را به عهده داشت.

آن کتابفروشی محل تجمع گروهی از افراد بی خیال و بی پول بود: گابریل اودیویو، کلودو فرمنویل، ژان گرینه، رنه ژان کلو... با انتشار نشریه ریواژ قصد داشتیم فرهنگ منطقه مدیترانه را در فرانسه بشناسانیم. کامو روزنامه را به یک وسیله بیان پر احساس، با روح و سرکش تبدیل کرد، وسیله‌ای که «اگر نه خورشید لا اقل جلوه‌های رنگارنگ عشق به زندگی را برمی‌انگیخت.» از این نشریه فقط دو شماره منتشر شد و بعداً حکومت ویشی آن را توقیف کرد. بعدها عده‌ای از مکتبی به نام «مکتب الجزیره» سخن گفتند. این عنوان هم به اندازه عنوان «پاسیاهان»^(۲۲) بی معنی بود. ما فقط به نور و خورشید و دریا و زنها عشق می‌ورزیدیم، همین... (گفتگو از کاترین آرگان)

۱- Anne Bruns Wic

۲- نام مجموعه معروفی از کتابهای جیبی که توسط انتشارات گالیمار به چاپ می‌رسد.

۳- اثر فلسفی معروف ژان پل سارتر.

۴- L Homme revolte اثری فلسفی به قلم آلبر کامو.

۵- Andre Comte - Sponville

۶- Revolte dans les Asturies

۷- Pascal Pia

۸- Paris Soir

۹- Combat (نبرد) یکی از روزنامه‌های وابسته به نهضت مقاومت فرانسه در دوره جنگ جهانی دوم.

۱۰- Drieu La Rochelle

۱۱- یکی از نشریات ادبی معروف فرانسه

۱۲- Jean Paulhan

۱۳- Larivey

۱۴- Calderon

۱۵- منظور کسانی است که معتقد بودند که الجزایر باید همواره جزئی از فرانسه باشد.

۱۶- Le premier homme

۱۷- Petit - Villeblevin

۱۸- L Existentialisme est-il un humanisme?

۱۹- Francis Jeanson

۲۰- Jean - Jacques Brochier

۲۱- Requiem pour une nonne

۲۲- عنوانی که فرانسویها به عریضای الجزایری اطلاق می‌کردند.

